

(وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ بَعْدَ تِلَاوَتِهِ أَلَيْكُمْ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ: يَا لَهُ مَرَامًا مَا أَبْعَدُهُ، وَزُورًا مَا أَغْفَلُهُ، وَخَطَرًا مَا أَفْظَعُهُ، لَقَدْ اسْتَخَلَّوْا مِنْهُمْ أَيْ مُدْكَرٍ، وَتَنَاشَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ أَفْبِمَصَارِعِ آبَائِهِمْ يَفْخَرُونَ، أَمْ بَعْدِيدِ الْهَلْكَى يَتَكَاثَرُونَ يَرْتَجِعُونَ مِنْهُمْ أَجْسَادًا خَوَتْ، وَحَرَكَاتٍ سَكَنْتَ، وَلَأَنَّ يَكُونُوا عَيْبَرًا أَحَقُّ مِنْ أَنْ يَكُونُوا مُفْتَخِرًا، وَلَأَنَّ يَهْبِطُوا بِهِمْ جَنَابَ ذِلَّةِ أَحَجَى ظَمِنَ أَنْ يَقُومُوا بِهِمْ مَقَامَ عِزَّةٍ! لَقَدْ نَظَرُوا إِلَيْهِمْ بِأَبْصَارِ الْعَشْوَةِ، وَضَرَبُوا مِنْهُمْ فِي غَمْرَةِ جَهَالَةٍ، وَ لَوْ اسْتَنْطَقُوا عَنْهُمْ عَرَصَاتِ تِلْكَ الدِّيَارِ الْخَاوِيَةِ وَالرُّبُوعِ الْخَالِيَةِ لَقَالَتْ: ذَهَبُوا فِي الْأَرْضِ ضَلَالًا، وَ ذَهَبْتُمْ فِي أَعْقَابِهِمْ جَهَالًا، تَطَّأُونَ فِي هَامِهِمْ، وَ تَسْتَبْتُونَ فِي أَجْسَادِهِمْ، وَ تَرْتَعُونَ فِيمَا لَفَطُوا، وَ تَسْكُنُونَ فِيمَا خَرَبُوا، وَ إِنَّمَا الْأَيَّامُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ بَوَاكٍ وَ نَوَائِحُ عَلَيْكُمْ. أَوْلَيْكَ سَلْفُ غَايَتِكُمْ، وَ فُرَاطُ مَنَاهِلِكُمُ الَّذِينَ كَانَتْ لَهُمْ مَقَاوِمُ الْعِزِّ وَ حَلَبَاتُ الْفَخْرِ، مُلُوكًا وَ سُوقًا، سَلَكَوْا فِي بُطُونِ الْبُرْخِ سَبِيلًا سَلَطَتِ الْأَرْضُ عَلَيْهِمْ فِيهِ، فَأَكَلَتْ مِنْ لُحُومِهِمْ، وَ شَرِبَتْ مِنْ دِمَائِهِمْ، فَأَصْبَحُوا فِي فِجَوَاتِ قُبُورِهِمْ جَمَادًا لَا يَنْمُونَ، وَ ضِمَارًا لَا يُوجَدُونَ، لَا يُفْزِعُهُمْ وَرُودُ الْأَهْوَالِ، وَ لَا يَحْزَنُهُمْ تَكَرُّرُ الْأَحْوَالِ، وَ لَا يَحْفَلُونَ بِالرَّوَاغِفِ، وَ لَا يَأْذَنُونَ لِلْقَوَاصِفِ، غَيْبًا لَا يَنْتَظِرُونَ، وَ شُهُودًا لَا يَحْضُرُونَ، وَ إِنَّمَا كَانُوا جَمِيعًا فَتَشْتَتُوا، وَ أَلْفًا فَافْتَرَقُوا، وَ مَا عَنِ طُولِ عَهْدِهِمْ وَ لَا بَعْدِ مَحَلِّهِمْ عَمِيَتْ أَخْبَارُهُمْ، وَ صَمَّتْ دِيَارُهُمْ، وَ لَكِنَّهُمْ سَقُوا كَأَسَا بَدَلْتَهُمْ بِالنُّطْقِ خَرَسًا، وَ بِالسَّمْعِ صَمَمًا وَ بِالْحَرَكَاتِ سُكُونًا، فَكَأَنَّهُمْ فِي أَرْجَالِ الصِّفَّةِ صَرَعَى سُبَاتٍ.

جِيرَانٌ لَا يَتَنَسَوْنَ، وَ أَحْيَاءٌ لَا يَتَزَاوَرُونَ، بَلِيَّتٌ بَيْنَهُمْ عُرَى التَّعَارُفِ، وَ انْقَطَعَتْ
 مِنْهُمْ أَسْبَابُ الْإِحَاءِ، فَكُلُّهُمْ وَحِيدٌ وَ هُمْ جَمِيعٌ، وَ بِجَانِبِ الْهَجْرِ وَ هُمْ أَحْيَاءٌ، لَا
 يَتَعَارَفُونَ لِلَّيْلِ صَبَاحًا، وَ لَا لِنَهَارٍ مَسَاءً. أَىُّ الْجَدِيدَيْنِ طَعَنُوا فِيهِ كَانَ عَلَيْهِمْ
 سَرْمَدًا، شَاهَدُوا مِنْ أخطَارِ دَارِهِمْ أَفْظَعَ مِمَّا خَافُوا، وَ رَأَوْا مِنْ آيَاتِهَا أَعْظَمَ مِمَّا
 قَدَّرُوا. فَكَلَّمْنَا الْغَايَتَيْنِ مُدَّتْ لَهُمْ إِلَى مَبَاءَةٍ، فَآتَتْ مَبَالِغَ الْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ، فَلَوْ
 كَانُوا يَنْطِقُونَ بِهَا لَعَيُوا بِصِفَةِ مَا شَاهَدُوا وَ مَا عَايَنُوا. وَ لَشِنُ عَمِيَّتِ اثَارُهُمْ، وَ
 انْقَطَعَتْ أَخْبَارُهُمْ، لَقَدْ رَجَعَتْ فِيهِمْ أَبْصَارُ الْعَبْرِ، وَ سَمِعَتْ عَنْهُمْ آذَانُ الْعُقُولِ، وَ
 تَكَلَّمُوا مِنْ غَيْرِ جِهَاتِ النُّطْقِ. فَقَالُوا: كَلَحَتْ الْوُجُوهُ النَّوَاضِرُ، وَ خَوَتْ الْأَجْسَامُ
 النَّوَاعِمُ، وَ لَبِسْنَا أَهْدَامَ الْبَلِي، وَ تَكَاءَ دَنَا ضَيْقُ الْمَضْجِعِ، وَ تَوَارَثْنَا الْوَحْشَةَ، وَ
 تَهَكَّمَتْ عَلَيْنَا الرُّبُوعُ الصَّمُوتُ، فَانْمَحَتْ مَحَاسِنُ أَجْسَادِنَا، وَ تَكَرَّرَتْ مَعَارِفُ
 صُورِنَا، وَ طَالَتْ فِي مَسَاكِينِ الْوَحْشَةِ إِقَامَتُنَا، وَ لَمْ نَجِدْ مِنْ كَرْبٍ فَرَجًا، وَ لَا مِنْ
 ضَيْقٍ مُتَسَعًا! فَلَوْ مَثَلْتَهُمْ بِعَقْلِكَ، أَوْ كُشِفَ عَنْهُمْ مَحْجُوبُ الْغَطَاءِ لَكَ، وَ قَدْ
 ارْتَسَخَتْ أَسْمَاعُهُمْ بِالْهَوَامِّ فَاسْتَكَّتْ، وَ اِكْتَحَلَتْ أَبْصَارُهُمْ بِالْتَرَابِ فَخَسَفَتْ، وَ
 تَقَطَّعَتْ الْأَلْسِنَةُ فِي أَفْوَاهِهِمْ بَعْدَ ذَلَاقَتِهَا، وَ هَمَدَتْ الْقُلُوبُ فِي صُدُورِهِمْ بَعْدَ
 يَقْظَتِهَا، وَ عَاثَ فِي كُلِّ جَارِحَةٍ مِنْهُمْ جَدِيدٌ بَلِيٌّ سَمَجَّهَا، وَ سَهَّلَ طُرُقَ الْإِفَةِ
 إِلَيْهَا، مُسْتَسْلِمَاتٍ فَلَا أَيْدٍ تَدْفَعُ، وَ لَا قُلُوبٌ تَجْرَعُ، لَرَأَيْتَ أَشْجَانَ قُلُوبٍ وَ أَقْدَاءَ
 عِيُونٍ لَهُمْ مِنْ كُلِّ فِظَاعَةٍ صِفَةُ حَالٍ لَا تَنْتَقِلُ، وَ غَمْرَةٌ لَا تَنْجَلِي.

وَ كَمْ أَكَلَتِ الْأَرْضُ مِنْ عَزِيزٍ جَسَدٍ وَأَيُّقِ لَوْنٍ، كَانَ فِي الدُّنْيَا غَدِيًّا تَرَفٍّ، وَ
 رَبِيبَ شَرَفٍ، يَتَعَلَّلُ بِالسَّرُورِ فِي سَاعَةِ حُزْنِهِ، وَ يَفْرَعُ إِلَى السَّلْوَةِ إِنْ مُصِيبَةٌ نَزَلَتْ
 بِهِ، ضِنًّا بَغْضَارَةَ عَيْشِهِ، وَ شَحَاحَةً بِلَهْوِهِ وَ لَعِبِهِ فَبَيْنَمَا هُوَ يَضْحَكُ إِلَى الدُّنْيَا وَ
 تَضْحَكُ الدُّنْيَا إِلَيْهِ فِي ظِلِّ عَيْشٍ غَفُولٍ إِذْ وَطِنَ الدَّهْرُ بِهِ حَسَكُهُ وَ نَقَضَتِ الْأَيَّامُ
 قُوَاهُ وَ نَظَرَتْ إِلَيْهِ الْحُتُوفُ مِنْ كَثَبٍ فَخَالَطَهُ بَثٌّ لَا يَعْرِفُهُ، وَ نَجَى هَمٌّ مَا كَانَ
 يَجِدُهُ، وَ تَوَلَّدَتْ فِيهِ فتراتٌ عَلَلِ أَنْسَ مَا كَانَ بِصِحَّتِهِ - فَفَرَعَ إِلَى مَا كَانَ عَوْدَهُ
 الْأَطْبَاءُ مِنْ تَسْكِينِ الْحَارِّ بِالْقَارِّ وَ تَحْرِيكِ الْبَارِدِ بِالْحَارِّ، فَلَمْ يُطْفِئِ بِبَارِدِ إِلَّا ثَوْرَ
 حَرَارَةٍ، وَ لَا حَرَكَ بِحَارِّ إِلَّا هَيْجَ بُرُودَةٍ، وَ لَا اعْتَدَلَ بِمُمازِجٍ لِتِلْكَ الطَّبَائِعِ إِلَّا أَمَدًا
 مِنْهَا كُلِّ ذَاتِ دَاءٍ، حَتَّى فَتَرَ مُعَلِّهُ، وَ ذَهَلَ مُمَرِّضُهُ، وَ تَعَايَا أَهْلُهُ بِصِفَةِ دَائِهِ، وَ
 خَرَسُوا عَنْ جَوَابِ السَّائِلِينَ عَنْهُ وَ تَنَازَعُوا دُونَهُ شَجِيًّا خَبِرَ يَكْتُمُونَهُ: فَقَائِلٌ هُوَ لِمَا
 بِهِ، وَ مُنَّ لَهُمْ إِيَابَ عَافِيَتِهِ، وَ مُصَبِّرٌ لَهُمْ عَلَى فَقْدِهِ، يُذَكِّرُهُمْ أَسَى الْمَاضِينَ مِنْ
 قَبْلِهِ، فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ عَلَى جَنَاحٍ مِنْ فِرَاقِ الدُّنْيَا وَ تَرْكِ الْأَحْيَاءِ، إِذْ عَرَضَ لَهُ
 عَارِضٌ مِنْ غُصْبِهِ فَتَحِيرَتْ نَوَافِدُ فِطْنَتِهِ، وَ يَبَسَتْ رُطُوبَةُ لِسَانِهِ، فَكَمَ مِنْ مُهِمِّ
 مِنْ جَوَابِهِ عَرَفَهُ فَعَى عَنْ رَدِّهِ، وَ دُعَاءِ مُوَعِّلٍ بِقَلْبِهِ سَمِعَهُ فَتَصَامَّ عَنْهُ مِنْ كَبِيرٍ كَانَ
 يُعْظَّمُهُ، أَوْ صَغِيرٍ كَانَ يَرْحَمُهُ، وَ إِنْ لِلْمَوْتِ لَغَمَرَاتٍ هِيَ أَفْطَعُ مِنْ أَنْ تُسْتَعْرِقَ
 بِصِفَةِ، أَوْ تَعْتَدَلَ عَلَى عُقُولِ أَهْلِ الدُّنْيَا.

تلاوت الهيكم التكاثر

هشدار از غفلتزدگی‌ها

شگفتا چه مقصد بسیار دوری، و چه زیارت کنندگان بیخبری! و چه کار دشوار و مرگباری! پنداشتند که جای مردگان خالی است، آنها که سخت مایه عبرتند، و از دور با یاد گذشتگان، فخر می‌فروشدند، آیا به گورهای پدران خویش می‌نازند؟ و یا به تعداد فراوانی که در کام مرگ فرو رفته‌اند؟ آیا خواهان بازگشت اجسادى هستند که پوسیده شد؟ و حرکاتشان به سکون تبدیل گشت؟ آنها مایه عبرت باشند سزاوارتر است تا تفاخر! اگر با مشاهده وضع آنان به فروتنی روی آورند عاقلانه‌تر است تا آنان را وسیله فخرفروشی قرار دهند. اما بدن‌ها با دیده‌های کم‌سو نگرستند، و با کوتاه‌بینی در امواج نادانی فرو رفته‌اند، اگر حال آنان را از ورای خانه‌های ویران، و سرزمینهای خالی از زندگان می‌پرسیدند، هرآینه می‌گفتند: (آنان با گمراهی در زمین فرو خفتند، و شما ناآگاهانه دنباله‌روی آنان شدید.) بر روی کاسه‌های سر آنها راه می‌روید. و بر روی جسدهایشان زراعت می‌کنید؟ و آنچه بجا گذاشته‌اند می‌خورید، و در خانه‌های ویران آنها مسکن گرفتید، و روزگاری که میان آنها و شماست بر شما زاری می‌کند، آنها پیش از شما بکام مرگ فرو رفتند، و زودتر از شما به آبشخورتان رسیدند.

شرح حالات رفتگان

آنها دارای عزت پایدار، و درجات والای افتخار، پادشاهان حاکم، یا رعیت سرفراز بودند که سرانجام راه به ژرفای برزخ پیمودند، و زمین آنها را در خود

گرفت، و از گوشت بدنهای آنان خورد، و از خون آنان نوشید. پس در شکاف گورها بی جان و بدون رشد پنهان مانده‌اند. نه از دگرگونیها اندوهناک، و نه از زلزله‌ها ترسناک، و نه از فریادهای سخت هراسناکند، غائب شدگانی که کسی انتظار آنان را نمی‌کشد، و حاضرانی که حضور نمی‌یابند، اجتماعی داشتند و پراکنده شدند، با یکدیگر الفتی داشتند و جدا گردیدند. اگر یادشان فراموش شد، یا دیارشان ساکت شد، برای درازی زمان و دوری مکان نیست، بلکه کاسه مرگ نوشیدند، گویا بودند و گنگ شدند، شنوا بودند و کر گشتند، و حرکاتشان به سکون تبدیل شد، چنان آرمیدند که گویا بیهوش بر خاک افتاده و در خواب فرو رفته‌اند.

همسایگانی که با یکدیگر انس نمی‌گیرند، دوستانی که به دیدار یکدیگر نمی‌روند، پیوندهای شناسایی در میانشان پوسیده، و اسباب برادری قطع گردیده است، با اینکه در یک جا گرد آمدند تنه‌ایند، رفیقان یکدیگرند و از هم دورند، نه برای شب صبحگاهی می‌شناسند، و نه برای روز شامگاهی، شب، یا روزی که به سفر مرگ رفته‌اند برای آنها جاویدان است. خطرات آن جهان را وحشتناک‌تر از آنچه می‌ترسیدند یافتند، و نشانه‌های آن را بزرگ‌تر از آن چه می‌پنداشتند مشاهده کردند، و برای رسیدن به بهشت یا جهنم تا قرارگاه اصلی‌شان مهلت داده شدند، و جهانی از بیم و امید برایشان فراهم آمد، اگر می‌خواستند آنچه را که دیدند توصیف کنند، زبانشان عاجز می‌شد. حال اگر آثارشان نابود شد، و اخبارشان فراموش، اما چشمهای عبرت‌بین، آنها را می‌نگرد، و گوش جان اخبارشان را می‌شنود، که با زبان دیگری با ما حرف می‌زنند و می‌گویند:

پیام مردگان!

چهره‌های زیبا پژمرده، بدنهای نازپرورده پوسیده شد، و بر اندام خود لباس کهنگی پوشانده‌ایم، و تنگی قبر ما را در فشار گرفته، وحشت و ترس را از یکدیگر به ارث می‌بریم. خانه‌های خاموش قبر بر ما فرو ریخته، و زیباییهای اندام ما را نابود، و نشانه‌های چهره‌های ما را دگرگون کرده است، اقامت ما در این خانه‌های وحشتناک طولانی شده، نه از مشکلات رهایی یافته، و نه از تنگی قبر گشایشی فراهم شد. مردم! اگر آنها را در اندیشه خود بیاورید، یا پرده‌ها کنار رود، مردگان را در حالتی می‌نگرید که حشرات گوشه‌ایشان را خورده، چشمهایشان به جای سرمه پر از خاک گردیده، و زبانهایی که با سرعت و فصاحت سخن می‌گفتند پاره پاره شده، قلبها در سینه‌ها پس از بیداری به خاموشی گرایید، و در تمام اعضای بدن پوسیدگی تازه‌ای آشکار شد، و آنها را زشت گردانید، و راه آفت‌زدگی بر اجسادشان گشوده شد، همه تسلیم شده، نه دستی برای دفاع، و نه قلبی برای زاری دارند. و آنان را می‌بینی که دل‌های خسته از اندوه، و چشمهای پرشده از خاشاک دارند، در حالات اندوهناک آنها دگرگونی ایجاد نمی‌شود و سختی‌های آنان برطرف نمی‌گردد.

عبرت از گذشتگان

آه! زمین چقدر اجساد عزیزان خوش سیما را که با غذاهای لذیذ و رنگین زندگی کردند، و در آغوش نعمتها پرورانده شدند بکام خویش فرو برد، آنان که

می‌خواستند با شادی غمها را از دل برون کنند، و به هنگام مصیبت با سرگرمیها، صفای عیش خود را بر هم نزنند، دنیا به آنها و آنها به دنیا می‌خندیدند، و در سایه خوشگذرانی غفلت‌زا، بی‌خبر بودند که روزگار با خارهای مصیبت‌زا آنها را درهم کوبید و گذشت روزگار توانایی‌شان را گرفت، مرگ از نزدیک به آنها نظر دوخت، و غم و اندوهی که انتظارش را نداشتند آنان را فرا گرفت، و غصه‌های پنهانی که خیال آن را نمی‌کردند در جانشان راه یافت، در حالی که با سلامتی انس داشتند انواع بیماریها در پیکرشان، پدید آمد، و هراسناک به اطبا، که آموزش دادند گرمی را با سردی، و سردی را با گرمی درمان کنند روی آوردند که بی‌نتیجه بود زیرا، داروی سردی، گرمی را علاج نکرد، و آنچه برای گرمی بکار بردند، سردی را بیشتر ساخت، و ترکیبات و اخلاط مزاج را به اعتدال نیاورد، جز آنکه آن بیماری را فزونی داد، تا آنجا که درمان کنند، خسته، و پرستار سرگردان، و خانواده از ادامه بیماریها سست و ناتوان شدند، و از پاسخ پرسش‌کنندگان درماندند، و درباره همان خبر حزن‌آوری که از او پنهان می‌داشتند در حضورش به گفتگو پرداختند.

سختی‌های لحظه مرگ

یکی می‌گفت تا لحظه مرگ بیمار است، دیگری در آرزوی شفا یافتن بود، و سومی خاندانش را به شکیبایی در مرگش دعوت می‌کرد، و گذشتگان را به یاد می‌آورد، در آنحال که در آستانه مرگ، و ترک دنیا، و جدایی با دوستان بود که ناگهان اندوهی سخت به او روی آورد، فهم و درکش را گرفت، زبانش به

خشکی گرایید، چه مطالب مهمی را می‌بایست بگوید که زبانش از گفتن آنها باز ماند، و چه سخنان دردناکی را می‌شنید و خود را به کبری می‌زد، از شخص بزرگی که احترامش را نگه می‌داشت، یا فرد کوچکی که به او ترحم می‌کرد، همانا مرگ سختی‌هایی دارد که هراس‌انگیز و وصف ناشدنی است، و برتر از آن است که عقلهای اهل دنیا آن را درک کند.